

قصیده امینیه

به مناسبت عاشورای حسینی: ۱۰ محرم ۱۴۲۷ برابر ۲۰ بهمن ۱۳۸۴

بلی حسین و یزیدند بی شمار، امین!

ز یار من خبری خوش به من بیار، امین
یکی قصیده سرا، سخت استوار، امین
قصیده‌یی سر و بن جمله شاهکار، امین
به دام نظم، کن آزاده‌یی شکار، امین
تویی شمن، وطن توست نوبهار، امین
ز ژاژخایان، بیمی به دل‌مدار، امین
به راه میهن همواره پا فشار، امین
ده این جریده به هر سختی انتشار، امین
امید مردم آزاده را برآر، امین
زمان همیشه نماند به یک قرار، امین
دوباره سال نوت مثل سال پار، امین
بگیر از گذر عمر، اعتبار، امین
نماند شاه و وطن ماند پایدار، امین
ستمگران همه گشتند خوار و زار، امین
عدوی ایران گردید، تار و مار، امین
گرفت نظم و نسق کار این دیار، امین
در این دیار بسی هست سربدار، امین
اگرچه بود گران لشکر تبار، امین
جهان همیشه چنین بوده کج‌مدار، امین
ز دست حمله‌ی صدام نابکار، امین
مگر من آن گل سرخم به سبزه‌زار، امین
به جبر ترک وطن کردم اختیار، امین
مرا ز خانه‌ی خود نیست ننگ و عار، امین
مراسم بهتر از آن قصر زرنگار، امین
من و سراچه‌ی تهران و سبزوار، امین
بسی‌ست خوب‌تر از تاج مستعار، امین
همیشه مردم چشمم در انتظار، امین
حسین گفت همین نکته، آشکار، امین

بگو چکامه‌ی نغزی به یاد یار، امین
یکی چکامه به لفظ دری بگوی چو در
قصیده‌یی که بود شاه‌بیت هر بیتش
به قید شعر تری، صید گیر شیر نری
به حسن مطلع آغاز کن ز عشق وطن
همیشه عشق وطن را مدار خود می‌دار
به ماهنامه‌ی حافظ ز مهر ایران گوی
به نشر «حافظ» می‌کوش و خون دل می‌خور
بمان مصمم در شاهراه آزادی
کنون اگرچه به ما چیره چند خیره‌سرنده
گذشته‌ها بگذشته است و نیز می‌گذرد
نگر به صفحه‌ی تاریخ نیک و عبرت گیر
گذشت حمله‌ی چنگیز و زنده ماند ایران
گاهی ز کاوه‌ی حداد، گه ابومسلم
گاهی ز نادر افشار، گه ز شاه‌عباس
گه از مصدق، یک گاه از امیرکبیر
گه از انال‌الحق، گاه از قیام ضد مغول
ز سربداران مغلوب شد طغایمور
مغول فنا شد و تیمور لنگ باز آمد
به عزم ملت آزاد شد وطن آخر
«زبان سرخ، سر سبز می‌دهد بر باد»
نبود چون وطنم حق‌مدار و قانونمند
کنون به ایران بازآمدم پس از سی‌سال
خرابه خانه‌ی اجدادی‌ام به بی‌هق و توس
قصور لندن و رم بر غریبه ارزانی
مرا به جان عزیزت کلاه کهنه‌ی خویش
برای عزت ایران و مردم وطن است
حیات انسان، تنها عقیدت است و جهاد

جهادمان همه تفکیک نور و نار، امین
 چو کربلا همه جا، جای کارزار، امین
 که جنگ باطل و حق است برقرار، امین
 یکی ست احمد، بوجهل صدهزار، امین
 بلی حسین و یزیدند بی شمار، امین
 یزید کیست؟ ستمکار پخته خوار، امین
 یزید کیست؟ ز مستی - چو شب - خمار، امین
 یزید کیست؟ دد و دام بی فسار، امین
 یزید کیست؟ همین زور و این فشار، امین
 یزید کیست؟ قلیلی سوار کار، امین
 حسین کیست؟ همین حق اختیار، امین
 حسین کیست؟ یل ضد انحصار، امین
 حسین کیست؟ خداجوی حق گزار، امین

عقیده نیست جز ایمان و اعتقاد به حق
 پی جهاد، همه روزه روز عاشورا است
 میان ظلمت و نور است جنگ در همه وقت
 یکی ست موسی، فرعون صدهزار اما
 زمانه، عرصه ی پیکار مرد و نامرد است
 حسین کیست؟ طلبکار خیر و دشمن شر
 حسین کیست؟ ز اندیشه - چون سحر - بیدار
 حسین کیست؟ مقید به داد و دانش و دین
 حسین کیست؟ حقوق و عدالت و قانون
 حسین کیست؟ همین اکثریت خاموش
 یزید کیست؟ همین جبر و جور و استبداد
 یزید کیست؟ همین خیل انحصار طلب
 یزید کیست؟ همین حق کشان خلق آزار



کجاست رستم دستان روزگار؟ امین
 که کرد مرحب اشرار از او فرار، امین
 بیا بسان علی باش مرد کار، امین
 منم ز نسل علی مانده یادگار، امین
 شهادت است برای من افتخار، امین
 که شیر حق را شمشیر ذوالفقار، امین
 مرا به گفتن حق باشد اشتهار، امین
 جهاد من هنر و فکر و ابتکار، امین
 قلم به کف، چو یکی تیغ آبدار، امین
 مرا ز لوح و قلم باشد، انتصار، امین
 که بنده، بنده ی حقم نه شهریار، امین
 خوشم که شعر و شعورم بود شعار، امین
 مراسم صدق شعار و صفا دثار، امین
 بر این عقیدت می مانم استوار، امین
 برآورم ز عدوی وطن، دمار، امین
 برم پناه ز اعدا به کردگار، امین
 که من به میهن خویشم چنین دچار، امین
 منم چو مسعود و «تهران» مرا حصار، امین
 که می برم ز خراسانیان، تبار، امین
 کنم برای وطن، جان خود، نثار، امین

چو مولوی، دلم از سست عنصران بگرفت
 کجاست شیر خدا؟ ره گشای خیر خیر
 بیا چو رستم، در کارزار، کاری باش
 علی شهید به محراب شد، ز حق گفتن
 چو خون پاک علی جاری است در رگ من
 مرا جهاد به تیغ قلم چنان زبید
 قلم به دست چو گیرم به هر زمان و مکان
 عقیده ی من حق جویی است و حق طلبی
 ندارم ار چه به کف تیغ تیز، دارم لیک
 جهاد من به قلم بود و نیز خواهد بود
 مدیح کس بنگویم، درست گویم و راست
 شعور و شعر من از هر تعلق آزاد است
 شدم به صدق و صفا مشتهر چو جد و پدر
 به حق چو معتقدم، فارغم ز بیم و امید
 رسول گفت که: حب وطن ز ایمان است
 عجب که دشمن تازد به من به میهن من
 ز گفتنش به کسان سخت شرم می دارم
 منم چو ناصر خسرو، «ری» ام چو یمگان است
 من این قصیده سرودم ز نو به سبک کهن
 به مادر وطن خویش می خورم سوگند

